

## تحول پارادایمی (۱) و (۲)

علی اکبر احمدی

همشهری، ش ۳۷۹۰ و ۳۷۹۱، ۱۲ و ۱۳/۶/۸۳

**چکیده:** نویسنده تلاش کرده که به مهم‌ترین خصوصیات روشن‌فکری دهه ۱۳۷۰ بپردازد و آن اعتقاد به «دین دنیوی» و «دین آخری» است. وی معتقد است روشن‌فکران دینی در دهه ۷۰ در باب دین، دنیوی‌اندیش بودند، اما اکنون وقت آن رسیده است که اخروی‌اندیش باشیم و از منظر نوینی به تحلیل دین بپردازیم. وی در ادامه تلاش می‌کند تعریفی از هر یک ارائه دهد و تفاوت هر یک را بررسی کند. وی در تعریف «دین آخری» معتقد است دین بیانگر راه سعادت اخروی ماست و انبیا، در درجه اول آمده‌اند تا بگویند که جهانی و حیاتی پس از مرگ هست و آدمی باید خود را برای آن آماده کند و آمادگی برای آن جهان هم در گرو نفی تعلقات و پیوند با خداست. همین‌طور در تعریف «دنیوی‌اندیشی در دین» می‌گوید دین دنیوی یعنی بیرون کشیدن عناصری از دین که به‌کار ساماندهی امور دنیا بیاید یعنی ترجمه و تفسیر و تحلیلی از دین که مایه حرکت و حیات و خصوصاً برتری دنیوی مؤمنان گردد. هر کدام از این رویکردها دارای ضعف‌ها و قوت‌هایی است که نویسنده معتقد است باید برداشت ما از دین عوض شود و از منظر نوینی به این مسئله توجه کنیم.

دین‌شناسی روشن‌فکری در دهه هفتاد را از زوایای مختلفی می‌توان بررسی کرد. من تنها از یک تحول مهم در دین‌شناسی آنها در این گفت‌وگو سخن خواهم گفت. این این دیدگاه، روشن‌فکران دینی در دهه‌های ۳۰، ۴۰ تا ۷۰ در باب دین، دنیوی‌اندیش بودند اما اکنون وقت آن رسیده است که اخروی‌اندیش باشیم و از منظر نوینی به تحلیل دین بپردازیم.

بازتاب اندیشه ۶۷

۳۹

تحول  
پارادایمی  
(۱) و (۲)

این دیدگاه «دین دنیوی» را برداشتی از دین می‌داند که ما را به دنیای بهتر رهنمون می‌کند و مقررات اجتماعی را به ما معرفی می‌کند که با عمل به آنها زندگی دنیوی ما بهتر از زندگی دنیوی معتقدان به دیگر مکاتب خواهد بود.

مطابق این دیدگاه دنیوی اندیشی در دین به عبارت دیگر به «دین دنیوی» به خوبی در این عبارت مرحوم شریعتی گنجانده شده است که «اگر دینی به درد دنیای ما نخورد به درد آخرتمان هم نخواهد خورد» و این یعنی سعادت اخروی را در گروه سعادت دنیوی قلمداد کردن. باززرگان می‌خواست به کمک دین، دنیایمان را آباد کنیم و جامعه‌ای بنا کنند که مالا مال از علم و آزادی و کار و نظم و رفاه باشد و می‌خواست اثبات کند که در مقام آباد کردن دنیا دین ما از کاپیتالیسم و کمونیسم سبقت می‌گیرد و راه بهتر و کوتاه‌تر و آسان‌تری را در اختیار ما می‌گذارد. باززرگان در ارتباط با همین مشی فکری خود کوشید تا دین را در جامه یک ایدئولوژی عرضه کند، یعنی دین را به صورت مکتبی مولد و مبارز عرضه کند و نشان دهد که این مکتب حتی بهتر از بقیه مکاتب می‌تواند دنیای ما را آباد کند.

«دین اخروی» بنا به تعریف برداشتی از دین است که طبق آن، دین بیانگر راه سعادت اخروی ماست و انبیا در درجه اول آمده‌اند تا بگویند که جهانی و حیاتی پس از مرگ هست و آدمی باید خود را برای آن آماده کند و آمادگی برای آن جهان هم در گرو نفی تعلقات و پیوند با خداست و البته آدمی در مسیر آماده کردن خود برای آن جهان لازم است تا سهم این دنیا را بدهد و از مزاحمت و مانع تراشی آن جلوگیری کند.

آنها نباید از دین انتظار داشته باشند که به این‌گونه سؤال‌هایشان پاسخ دهد. بهبود دنیا را باید بر عهده عقل بشر گذاشت. دین ذکر خدا و آخرت است و فقط می‌تواند بگوید که کار برای آخرت مخل دنیا نیست و یا بگوید دنیایان را چنان تنظیم کنید که مخل آخرت‌تان نباشد اما اینکه چگونه دنیایان را آباد کنید و به‌طور کلی بحث از روش حکومت و معیشت و تربیت و طبابت و.. جزو تعلیمات اصلی دین نیست.

دین قرار نیست جای عقل بنشیند و رقیب عقل هم نیست. بنابراین نباید تنبلی‌های عقلی خود را به کمک دین برطرف کنیم، اگر به این نتیجه رسیدیم که فلان نیاز، نیازی است که خودمان نمی‌توانیم آن را برطرف کنیم و برای رفع آن تنها باید به دین مراجعه کنیم و محتاج دین هستیم و در مرحله دوم بررسی کردیم و دیدیم که این حاجت ما را دین می‌تواند برآورده سازد یا نمی‌تواند اشباع کند، این چنین می‌فهمیم که یک دین مقبول است یا نه؟

بازتاب اندیشه ۶۷

تحول  
پارادایمی  
(۱) و (۲)

نمونه دیگر آن است که طبق ایده «دین اخروی» مسئله علم و دین را به گونه خاصی فیصله می‌دهند. آن علوم به هر راه که کشیده شوند و هر دستاوردی که داشته باشند اساساً در قلمرو سخن انبیا و مقوله ارائه طریق برای سعادت اخروی نمی‌توانند وارد شوند. نمونه دیگر تحول در مفهوم و نقش و کارکرد روشن فکر دینی است.

وقتی در یک طرف اندیشه‌های همگانی شونده و به اصطلاح ابژکتیو و تعریف‌پذیر و نقدپذیر قرار دهیم و در طرف دیگر تعالیمی را قرار دهیم که طبق ایده «دین اخروی» اصلاً عقل آدمی نمی‌تواند در قلمرو آن وارد شود، چگونه می‌تواند معرفت‌شناسانه به مقایسه آن دو پرداخت و نسبت میان آن دو را باز شناخت.

چگونه می‌توان میان «دین دنیوی» و «دین اخروی» داوری کرد و یکی از این دو برداشت را برتر از دیگری قلمداد کرد. به عبارت دیگر گفته شده است که خود دین نمی‌تواند بگوید برای رفع کدام درد و حاجت آمده است و هدف و مقصدش چیست؟ به علاوه حتی اگر خود دین بگوید که برای تأمین کدام منظور و نیاز آمده است، ما باید ادعای او را بیرون از دین بررسی کنیم.

بنابر دین اخروی جهت‌گیری اصلی مفاهیم دینی و اساساً رسالت دین این است که ما را نسبت به آخرت خودمان حساس کند و به ما برنامه سعادت اخروی ارزانی دارد. خلاصه مطلب هم از این قرار است که: چون برای حصول سعادت اخروی و آماده شدن برای لقاء الهی، به آرامش دنیوی نیاز داریم، آرامشی که در آن به تکالیف و انجام عبادات بپردازیم، شارع‌نگاهی بالعرض به دنیا افکنده و قوانین اقلی برای سعادت خلق و رفع خصوصیات و دفع تعدیات و حرمت دین و عقل و جان و نسل و مال وضع کرده است.

## ● اشاره

از آنجایی که این بحث یک گفت‌وگو بوده تا یک متن تحقیقی یا مقاله، بنابراین مطالبی در این گفت‌وگو مطرح شد که حائز اهمیت است.

۱. مهم‌ترین پرسش اصلی میان روشن‌فکران دینی، رابطه دین و روشن‌فکری است. اینها هیچ پیوند ذاتی با دین را قبول ندارند و رسالت اصلی خود را تحقق و بسط مدرنیته می‌دانند و رویکرد آنان به دین، از باب مرتفع ساختن موانع پروژه مدرنیته است؛ بدین جهت از طریق تفسیر مدرن دین، مانعیت آن را می‌خواهند مرتفع سازند و از این قرار است که نویسنده معتقد است که «وقت آن رسیده است که از منظر نوینی به تحلیل دین» بپردازیم.

۲. تلاش روشن‌فکران ایرانی جهت ایدئولوژیک کردن دین از مدت‌ها قبل وجود داشته و حال اینکه تا کنون در این امر موفقیت کسب نکردند، و علت عدم موفقیت این است که دین را نمی‌توان همانند یک مکتب مادی تلقی کرد که مولد باشد. همان کاری که بازرگان می‌خواست به کمک دین، از طریق ایدئولوژیک نمودن دین عرضه کند و بگوید که این مکتب حتی بهتر از دیگر مکاتب می‌تواند دنیای ما را آباد کند. و حال اینکه اگر دین را هم عرض مکاتب مادی بدانیم، نه تنها اشتباه است، بلکه نمی‌تواند موجب پویایی دنیا و آخرت شود، همان طوری که دیگر مکاتب نتوانستند دنیا و آخرت را سامان دهند.

۳. نویسنده با واژه‌های همانند سکولار می‌خواهد بگوید که من توجه به سکولاریسم دارم و بحث را نمی‌خواهم سکولاریستی کنم، اما در متن گفت‌وگو اندیشه‌های سکولاریستی ارائه می‌شود. «آنها نباید از دین انتظار داشته باشند که به این‌گونه سؤال‌هایشان پاسخ دهد. بهبود دنیا را باید بر عهده عقل بشر گذاشت. دین ذکر خدا و آخرت است و فقط می‌تواند بگوید که کار برای آخرت مخل دنیا نیست».

۴. نویسنده به‌طور ضمنی تلاش دارد تا ضرورت دین و پیامبر ﷺ را منکر شود و معتقد است «نباید تنبلی‌های عقلی خود را به کمک دین برطرف کنیم» و حال اینکه یکی از ضرورت‌های اثبات دین و نبوت از منظر علمای علم کلام این است که، اگر چه عقل بر شناخت اصول کلی اعمال حسن و قبیح قادر است، اما در موارد جزئی که آدمی در زندگی عملی بیشتر به آنها نیاز دارد، ناتوان است و عقل استدلالی در شناخت حکم امور جزئی، معمولاً به خطا رفته است. عقل لزوم احترام به دیگران را می‌داند، اما نمی‌داند چگونه باید حق دیگری را پاس بدارد و افزون بر آن نمی‌داند حق دیگری چیست.

۵. نویسنده وقتی از عقل یا دین سخن می‌راند، معلوم نمی‌کند که مراد از عقل کدام عقل است، آیا مراد از عقل، عقل ابزاری، جزوی، استدلال‌گر است یا نه مراد از عقل، عقل کلی، شهودی یا غیر ابزاری است، اگر چه از ضمن بحث‌ها تا حدودی معلوم می‌شود که مراد از عقل، عقل ابزاری است به این معنی که عقل قوه‌ای است که به شناسایی جهان طبیعت و روابط پدیده‌های طبیعی همت می‌گمارد. اگر مراد از عقل این باشد، این همان خصوصیتی است که یک انسان غربی و مدرن تفسیری از عقل دارد؛ زیرا انسان مدرن با تمسک از عقل ابزاری به دنبال تغییر دادن وضعیت کنونی جهان، به سوی وضعیت مطلوب می‌باشد.

۶. نویسنده معتقد است که دین اخروی «مسئله علم و دین را به گونه خاص فیصله می‌دهد» و در ادامه معتقد است که بین علوم طبیعی با آموزه‌های دینی تعارضی قابل تصور نخواهد بود و آن علوم به هر راه که کشیده شوند و هر دستاوردی که داشته باشند اساساً در قلمرو سخن انبیا و مقوله ارائه طریق برای سعادت اخروی نمی‌توانند وارد شوند این همان چیزی است که انسان مدرن به دنبال آن است و حال اینکه نویسنده باید به رابطه علم و دین اشاره می‌کرد؛ زیرا بین نسبت علم و دین، چند دیدگاه وجود دارد. الف) رابطه

تعارض؛ ب) رابطه متمایز و بیگانه؛ ج) رابطه مکمل. از همه مهم‌تر آنکه اگر بین علم و دین تعارضی باشد، این تعارض‌ها بین کتاب مسیحیان با علم صورت گرفته است و قابل تعمیم و سرایت به کتاب مقدس مسلمانان نیست. نکته پایانی، بحث از روشن‌فکری است. در باب روشن‌فکری مطالب زیادی گفته شده است، اما آنچه که به این مقاله مربوط می‌شود، این است که روشن‌فکری اشاره به گروه یا طبقه‌ای است که در جامعه به عنوان نخبگانی فرهیخته، روشن‌نگر و اندیشمند شناخته می‌شوند، از جنبه تاریخی این اصطلاح غالباً در مورد قشر سیاسی طبقه فرهیخته روسیه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به کار می‌رود که به نام عقل و ترقی در تمام ارزش‌های سنتی شک روا می‌داشتند و مسائل دینی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را از جنبه علمی و عقلی نگاه می‌کردند و به این جهت درباره کارهای جهان و ترقی و کمال بشریت نظر غیر دینی ارائه می‌دادند. این گروه در صدد برآمدند که اصول و مبادی کلی حاکم بر انسان و طبیعت و جامعه را کشف کنند و روشن‌فکر کسی بود که برای حل مشکلات اجتماعی، جهان را بشناسد و همراه با دیگران از حقوق و آزادی دفاع کند. جریان روشن‌فکری در یک نگاه کلی و به اعتبار کار ویژه خاص آنان به دو طیف عمده قابل تفکیک است.

گروه اول که کار ویژه آنان به ساخت و سازهای مادی جامعه معطوف است و در مقابل گروه دوم که به ساخت فرهنگی و فکری جامعه سروکار دارد. قشر اول را «تکنوکرات» یا «فن‌سالارانه» می‌نامند که داعیه مهندسی اجتماعی را دارند و قشر دوم، شخصاً روشن‌فکر نامیده می‌شوند. وجه مشترک هر دو در «تجددطلبی» آنهاست و به همین دلیل، با یکدیگر تعامل و علایق فرهنگی - اجتماعی شدیدی دارند و یکی از بحث‌های مورد علاقه آنها، بحث ارتباط دین و دنیا و نسبت میان آنها است که به چند گروه، دین حداقلی، یا حداکثری و سکولاریسم قابل تقسیم‌بندی است.

رتال جامع علوم انسانی